

آیا آمریکا در نیم قرن اخیر به تعهدات رسمی اش در برابر ایران پایبند بوده است؟

# تاریخچه دبه درآوردن!



**جواد نوائیان رودسری** | تاریخ روابط ایران و آمریکا، نمایی از تقابل راهبردی و الگوی تکرارشونده‌ای از بدعهدی‌های ایالات متحده است؛ از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی علیه دولت دکتر مصدق تا خروج یک‌جانبه از برجام در سال ۱۳۹۷ خورشیدی و جنگ‌های اخیر. آمریکا همواره منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت خود را بر تعهدات بین‌المللی و روابط پایدار ترجیح داده‌است. آن‌ها به تازگی و در تفاهم‌نامه موسوم به «اسلام‌آباد» با ایران بر سر تداوم گفت‌وگوهای منجر به صلحی پایدار در منطقه به توافق رسیدند؛ اما در هفته‌های بعد از امضای توافق‌نامه، بارها و بارها شاهد نقش آشکار تعهدات و دبه درآوردن‌های ایالات متحده بوده‌ایم. پرسش تاریخی اینجاست که آیا روند چنین اقدام‌هایی از سوی واشنگتن، مربوط به دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ است یا آمریکایی‌ها به شیوه «دبه درآوردن» به‌عنوان یک ابزار کارآمد برای تثبیت منافع و استیصال حریف در میدان دیپلماسی و جنگ تکیه می‌کنند و اصولاً، بر اساس نوعی دکترین سیاسی و سنتی، عمل به تعهدات را ضروری نمی‌دانند؟ کشف این مسئله، با مرور تاریخ ممکن است؛ تاریخ نیم قرن اخیر و روند تحولات و اتفاقاتی که میان ایران و آمریکا بر سر موضوعات گوناگون رخ داد. در این گزارش به بررسی روند وقایع مرتبط با موضوع بحث می‌پردازیم.

**■ بازگشت به ریشه‌های تاریخی بی‌اعتمادی**

برای درک «تاریخ دبه درآوردن» آمریکا در قبال ایران، باید به نقطه‌عطفی بازگشت که کل مسیر روابط دو کشور را تغییر داد؛ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی (آگوست ۱۹۵۳ میلادی). در آن سال، دولت منتخب دکتر محمد مصدق که صنعت نفت ایران را ملی کرده بود، با توطئه‌ای مشترک از سوی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا (سیا) و بریتانیا (ام‌ای ۶) سرنگون شد و محمدرضا پهلوی، با حمایت واشنگتن به قدرت بازگشت. فروز گرس، استاد روابط بین‌الملل در دانشکده اقتصاد لندن در کتاب خود با عنوان «واقعاً چه اشتباهی رخ داد؟» (What Really Went Wrong?) استدلال می‌کند که این مداخله، نقطه شروع «امپراتوری غیررسمی» آمریکا در خاورمیانه و جایگزینی این کشور به جای استعمار کلاسیک اروپایی بود؛ مداخله‌ای که آینده سیاسی منطقه را به سوی استبداد و نظامی‌گری سوق داد.

این کودتا نخستین و شاید مهم‌ترین «دبه درآوردن» آمریکا در قبال ایران بود؛ چراکه نه تنها به یک نهضت مردمی و دموکراتیک خیانت کرد؛ بلکه زمینه‌ساز ۲۵ سال حکومت استبدادی و دیکتاتوری شد که با سرکوب مخالفان و وابستگی کامل به واشنگتن همراه بود؛ آمریکایی‌ها پیش از آن به دکتر مصدق قول‌هایی برای همکاری داده بودند تا او بتواند در قبال انگلیسی‌ها واکنش قدرتمندانه‌تری بگیرد و ایران را از دام تحریم‌های لندن نجات دهد؛ اما یانکی‌ها به قول و تعهدشان پایبند نماندند و کار دولت ملی به جاهی باریک کشید.

**■ موافقت‌نامه الجزایر: عمیق‌تر شدن گسل بی‌اعتمادی**

انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، گسل عمیقی در روابط دو کشور ایجاد کرد. تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ خورشیدی، زمینه‌ساز مذاکراتی شد که به «موافقت‌نامه الجزایر» در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ میلادی انجامید؛ اما این توافق که شاید می‌توانست نقطه آغاز اعتمادسازی باشد، خود به یکی از مصادیق بارز بدعهدی آمریکا تبدیل شد. موافقت‌نامه الجزایر شامل تعهدات روشنی از سوی واشنگتن بود؛ آزادسازی دارایی‌های بلوکه‌شده ایران، پایان دادن به تمام اقدام‌های حقوقی علیه ایران در

دادگاه‌های آمریکا و مهم‌تر از همه، تعهد به عدم مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی ایران؛ اما تاریخ نشان می‌دهد آمریکا هرگز به این تعهدات پایبند نبوده است. بر اساس گزارش‌های منتشر شده، از همان سال‌های ابتدایی پس از امضای توافق، سیا از طریق جبهه‌های مختلف به مداخله در امور ایران ادامه داد. به‌عنوان نمونه، واشنگتن از سال ۱۹۸۲ میلادی ماهانه ۱۰۰ هزار دلار به گروهی در پاریس به نام «جبهه آزادی‌بخش ایران» به رهبری علی امینی (نخست‌وزیر دوران شاه) پرداخت و همچنین از دو گروه شبه‌نظامی مستقر در ترکیه؛ از جمله گروهی به سرکردگی بهرام آریانا، ارتشبد فراری حمایت می‌کرد. موافقت‌نامه الجزایر همچنین شامل بندی بود که آمریکا متعهد می‌شد تمام تحریم‌های تجاری علیه ایران را لغو کند. با این حال، نه تنها تحریم‌ها لغو نشد؛ بلکه در دهه‌های بعد با شدت بیشتری ادامه یافت. «ثری اسپه‌پور» (اولریش)، محقق مسائل ایران در آمریکا در تحلیلی به صراحت اعلام می‌کند «تعهد آمریکا در موافقت‌نامه الجزایر هیچ ارزشی نداشت و این کشور از همان ابتدا آن را نقض کرد» و به دیگر سخن «دبه درآورد».

**■ جنگ تحمیلی: نماد برجسته بدعهدی**

یکی از آشکارترین نمونه‌های بدعهدی آمریکا، حمایت گسترده واشنگتن از رژیم بعثی عراق در جنگ هشت ساله (۱۹۸۸-۱۹۸۰ میلادی) بود. اگرچه آمریکا رسماً اعلام بی‌طرفی کرد؛ اما مدارک و اسناد نشان می‌دهد این بی‌طرفی هرگز رعایت نشد و واشنگتن به تعهداتش کوچک‌ترین پایبندی نداشت. امروزه با اطلاعات دقیق و غیر قابل انکار می‌دانیم آمریکا اطلاعات ماهواره‌ای و داده‌های میدانی را در اختیار ارتش صدام قرار می‌داد تا موقعیت نیروهای ایرانی را شناسایی کند. از سوی دیگر، با وجود استفاده گسترده صدام از سلاح‌های شیمیایی علیه نظامیان و غیرنظامیان ایرانی، وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد «منی‌خواهد با توجه به این مسئله، باعث سود بردن ایران از خبر جنایات صدام شود». شهر سردشت در غرب ایران و همچنین حلبچه در عراق، نمونه‌های بارز این جنایت بودند که با سکوت راهبردی آمریکا امکان اجرا یافتند. در چند دهه بعد، هزاران ایرانی همچنان از عوارض مزمن ریوی و کبدی ناشی از این حملات رنج می‌برند.

آمریکا ظاهراً و حتی در اطلاعیه‌های رسمی و ذیل تعهدات بین‌المللی، فروش سلاح به عراق را تحریم کرده بود؛ اما تجهیزات نظامی و قطعات یدکی از طریق کشورهای ثالث به صدام می‌رسید و مقامات آمریکایی این روند را تسهیل می‌کردند. «فواز جرجس» (استاد لبنانی‌الاصول دانشگاه لندن) این رویکرد را در چارچوب «امپراتوری غیررسمی» آمریکا تحلیل می‌کند که در آن، تضمین دسترسی به نفت و مهار نفوذ شوروی، بر هرگونه تعهد بین‌المللی یا اصول انسانی اولویت داشت.

**■ حمله به هواپیمای مسافربری: جنایتی بدون عنرخواهی**
روز ۱۴ تیر ۱۳۶۷ خورشیدی (۳ جولای ۱۹۸۸ میلادی) ناو جنگی آمریکا «یواس‌اس وینسنس» در آب‌های خلیج فارس، هواپیمای مسافربری ایران ایر (پرواز شماره ۶۵۵) را با موشک سرنگون کرد. تمامی ۲۹۰ سرنشین این هواپیما؛ از جمله ۶۶ کودک جان باختند. نکته قابل تأمل، واکنش آمریکا به این فاجعه بود. واشنگتن ابتدا وقوع حادثه را انکار کرد. سپس آن را یک «اشتباه تأسفیب» نامید و هرگز عذرخواهی رسمی نکرد. در اوج گستاخی، به خدمه ناو وینسنس برای این اقدام مدال نظامی اعطا شد.

این رفتار که در تضاد کامل با تعهدات بین‌المللی و حتی اصول انسانی اولیه بود، الگوی رفتاری آمریکا را در مواجهه با بحران‌های ناشی از اقدام‌های خودش به خوبی نمایان می‌کرد. در نهایت و پس از سال‌ها، واشنگتن در سال ۱۹۹۶ میلادی (۱۳۷۵ خورشیدی) زمانی که از موج رسانه‌ای خبر به نحو کاملاً مؤثری کاسته شده بود و به دنبال پیگیری‌های مداوم ایران در محاکم بین‌المللی، حاضر شد مبلغی را به‌عنوان غرامت بپردازد؛ اما این غرامت مالی هرگز نتوانست جای خالی اعتماد و عدالت را پر کند.

**■ قرارداد نفتی با «کونوکو»: دبه درآوردن در عرصه اقتصاد**
در سال ۱۳۷۲ خورشیدی، ایران با شرکت نفتی آمریکایی «کونوکو» برای توسعه میدان گازی «اسفند» در نزدیکی جزیره «سیری» (واقع در خلیج فارس) به توافق رسید. این نخستین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود که به یک شرکت آمریکایی اجازه فعالیت و سرمایه‌گذاری در صنایع ایران را می‌دادند. به باور برخی، این قرارداد می‌توانست نقطه آغاز همکاری‌های اقتصادی ایران با شرکت‌های بزرگ آمریکایی باشد؛ یعنی مقدمه احیای نوعی اعتماد برای روابط آینده؛ اما دولت کلینتون با اعمال فشار سیاسی و تهدید به تحریم، «کونوکو» را مجبور به کناره‌گیری از این پروژه کرد تا «دبه درآوردن» آمریکایی‌ها به عرصه اقتصاد هم کشیده شود. این اقدام، نمونه‌ای از کاربرد «قدرت نرم» و «تهدید تحریم» برای نابود کردن فرصت‌های اقتصادی ایران بود. در حالی که واشنگتن به ظاهر خودش را مدعی تعهد به اصول بازار آزاد و رقابت اقتصادی می‌دانست، با دخالت مستقیم در یک قرارداد تجاری مشروع، نشان داد برای منافع سیاسی و امنیتی حتی حاضر است اصول بدیهی مورد تأکید خودش را هم نادیده بگیرد. این رویکرد، بعدها با شدت بیشتری در قالب تحریم‌های ثانویه (که شرکت‌های ثالث را نیز هدف قرار می‌داد) ادامه یافت و بسیاری از سرمایه‌گذاران خارجی را از ورود به بازار ایران منصرف کرد.

**■ برجام: توافقی که به هیچ گرفته شد**

یکی از مهم‌ترین نمونه‌های بدعهدی آمریکا نسبت به ایران در نیم‌قرن اخیر، خروج یک‌جانبه دونالد ترامپ از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) در ماه می سال ۲۰۱۸ میلادی بود که در ابتدای این نوشتار به آن اشاره کردیم. برجام که پس از دو سال مذاکره فشرده در سال ۲۰۱۵ میلادی میان ایران و گروه ۵+۱ (آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلیس و آلمان) امضا شد، محدودیت‌های بی‌سابقه‌ای بر برنامه هسته‌ای ایران اعمال می‌کرد و در ازای آن، تحریم‌های اقتصادی علیه تهران لغو می‌شد. نکته کلیدی در شکل گرفتن و امضای برجام، تأییدیه‌های پرشمار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مورد پایبندی کامل ایران به تعهداتش بود. با وجود این تأییدیه‌ها، ترامپ بدون هیچ مدرکی دال بر نقض برجام از سوی ایران، از این توافق خارج شد و سیاست «فشار حداکثری» را در پیش گرفت. این اقدام که توسط بسیاری از تحلیلگران و حتی متحدان اروپایی آمریکا محکوم شد، نشان داد هرگونه توافق با واشنگتن، در معرض نابودی بر اساس یک تصمیم‌گیری کاملاً سیاسی و فاقد معیارهای عینی است و در واقع آمریکایی‌ها هر لحظه آماده «دبه درآوردن» هستند. واشنگتن نه فقط در عرصه سیاسی و اقتصادی دست به رفتارهای وقیحانه زد؛ بلکه ترور دانشمندان هسته‌ای و مقامات سیاسی و نظامی ایران را با وجود عهدنامه‌های بین‌المللی در دستور کار قرار داد و نوعی ترور بسم دولتی را علیه ایران سازماندهی کرد. این اقدام‌ها با همکاری رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای منطقه سازماندهی شد. آن‌ها ده‌ها دانشمند هسته‌ای ایران را ترور کردند

و در اقدامی وحشیانه، سهپهد قاسم سلیمانی را که نقشی کلیدی در نابودی عملیات داعش داشت، هدف قرار دادند و به شهادت رساندند. ترامپ بعدها مدعی شد که شهید سلیمانی در حال طراحی حمله‌ای علیه آمریکایی‌ها بود؛ ادعای مضحک و احمقانه‌ای که چون دیگر ادعاهای ترامپ از سوی هیچ کدام از مراجع حقوقی جهان جدی گرفته نشد و واشنگتن مانند دیگر جنایتش، برای آن دلیل و سندی ارائه نکرد. نمونه‌ای از این اقدام را می‌توان در ترور ناجوانمردانه شهید محسن فخری‌زاده، دانشمند برجسته ایرانی هم دید.

علاوه بر بدعهدی‌های سیاسی و نظامی، تحریم‌های اقتصادی یکی از ابزارهای مهم «دبه درآوردن» در برابر تعهدات بین‌المللی واشنگتن بوده است. این تحریم‌ها که به ویژه از سال ۲۰۱۰ میلادی با تصویب قوانین جامع تحریم شدت گرفت، حیات و زندگی مردم ایران را هدف قرار داده بود؛ به ویژه ممنوعیت ورود داروهای خاص به ایران به دلیل تحریم‌های گسترده موجب اذیت و آزار جمع زیادی از شهروندان ایرانی شد و آمریکایی‌ها هرگز به این جنایت آشکار اعتنایی نکردند و با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشتند.

**■ پایان‌نامه**

تاریخ روابط ایران و آمریکا یک رتود ۷۰ ساله از «دبه‌کردن» و بدعهدی است که در سه سطح قابل تحلیل است:

**سطح نخست- مداخله مستقیم و تلاش برای سرنگونی دولت‌ها:** از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی که نشان داد آمریکا حتی به یک دموکراسی نوپا و یک دولت منتخب هم رحم نمی‌کند، تا حمایت از تجزیه طلبان، تلاش برای تغییر حکومت از طریق تحریم‌ها و جنگ نیابتی و مستقیم.

**سطح دوم - نقض توافقات و سوءاستفاده از دیپلماسی:** موافقت‌نامه الجزایر که نقض فاحش آن در چهار دهه ادامه یافت، برجام که با یک تصمیم سیاسی یک‌طرفه نابود شد و مذاکراتی که هرگز به نتیجه نرسیدند، هگی نشان می‌دهند آمریکا دیپلماسی را به‌عنوان «ابزاری برای خرید زمان و اعمال فشار» می‌بیند، نه راهی برای حل اختلافات. **سطح سوم - تحریم و جنگ اقتصادی علیه غیرنظامیان:** تحریم‌هایی که نه تنها اقتصاد را هدف قرار داد؛ بلکه جان هزاران بیمار و شهروند عادی را به خطر انداخت و به نوعی «جنگ اقتصادی تمام‌عیار» تبدیل شد که هیچ مرز اخلاقی و انسانی را رعایت نمی‌کرد.

در نهایت باید گفت الگوی رفتاری آمریکا در قبال ایران که ما از آن با عنوان «دبه درآوردن» یاد کردیم، نه یک استثنا؛ بلکه قاعده‌ای ثابت است که ریشه در رویکردهای «امپریالیستی» واشنگتن دارد. «فواز جرجس» چنان‌که اشاره کردیم، این رفتار را در قالب «امپراتوری غیررسمی» تبیین می‌کند که در آن آمریکا با هر بهانه‌ای، در امور داخلی ملت‌ها دخالت می‌کند و تعهدات بین‌المللی را فقط تا جایی رعایت می‌کند که با منافع راهبردی اش همخوانی داشته باشد.

برای ایران درک «تاریخ دبه‌کردن» به معنای رد دیپلماسی نیست؛ بلکه به معنای دیپلماسی هوشمندانه و مبتنی بر «هزینه-فایده» است. ایران باید بداند که اعتماد کورکورانه به واشنگتن، نه تنها بی‌نتیجه؛ بلکه خطرناک است. هرگونه توافقی باید به گونه‌ای طراحی شود که یا دارای ضمانت‌های اجرایی قابل قبول باشد (که با توجه به سابقه آمریکا بسیار دشوار است) و یا منافع آن چنان ملموس باشد که خروج از آن برای آمریکا هزینه‌های سنگین به بار آورد؛ در غیر این صورت «دبه» جدیدی در راه خواهد بود.

## تاریخ

گزارش تاریخی

**امپراتوری عثمانی؛**

**مغلوب تاکتیک «گوسفندی»!**



**نوائیان** | نادرشاه را ناپلئون شرق لقب داده‌اند؛ هر چند به عقیده نگارنده این سطور باید ناپلئون را نادرشاه غرب بنامیم. نادر در امور لشکرکشی، نابغه دوران بودو رفتن‌دهای بی‌مانندش، از تهدیدهای جدی، فرصت‌های طلایی می‌ساخت و پیروزی را برای ایرانیان به ارمانگ می‌آورد. ذهن خلاق جهانگشای ایرانی آن‌قدر دقیق کار می‌کرد که دشمنان حتی هنگامی که به‌شماره، چند برابر سپاه ایران بودند، از قدرت او و سربازانش بیم داشتند. نمونه معروف پیروزی‌های وی را که با نبوغ و خلاقیت نظامی بدست آمد، می‌توان در نبرد معروف کرنال و تصرف شهر دهلی یافت؛ ماجرابی که داستان آن را بارها شنیده‌اید.

**■ ویژگی‌های سردار نامی**

نادر در طراحی نقشه‌هایش دقیق و در اجرای آن‌ها سریع عمل می‌کرد، مراقب سربازانش بود و آن‌ها را بی‌دلیل وارد جدالی خطرناک نمی‌کرد. کم‌پیش می‌آمد که او در نبردی غافلگیر شود. نادرشاه، دشمن را حتی اگر در حقیر بودنش تردیدی نبود، دست‌کم نمی‌گرفت. حافظه‌ای عجیب داشت، آن‌گونه که بسیاری از سربازانش را به نام می‌شناخت، در خوردن و آشامیدن افراط نمی‌کرد و گاه پیش می‌آمد که برای رفع گرسنگی به چند نخود بوداده که در جیب داشت، اکتفا می‌کرد. جمیع این صفات، از او سرداری قابل اعتماد ساخته بود که سربازانش، فدایی او بودند و همه دستورهایش را موبه‌مو اجرا می‌کردند. در نوشتار امروز، می‌خواهیم به یکی از نقشه‌های نظامی بی‌نقص نادرشاه بپردازیم؛ نقشه‌ای که موجب شد شکست حتمی ایرانیان به پیروزی بدل شود؛ نقشه‌ای که شاید کمتر از آن شنیده‌باشید، با ما همراه شوید.

**■ ضرب‌شست ایرانیان به عثمانی‌ها در «مراذبه»**

تخاصم مرزی میان ایران و عثمانی از دوره صفویه آغاز شد و به انعقاد چند قرارداد؛ مانند صلح آماسیه و اسلامبول انجامید؛ اما این قراردادها پایدار نماند. عثمانی‌ها هم‌زمان باضعف و اضمحلال صفویه، به‌بهانه تقابل با پترول، تزار روسیه که به‌سواحل جنوبی دریای خزر و ایالت آباد آذربایجان چشم‌داشت، وارد خاک ایران شدند و تا حدود همدان را اشغال کردند. این در حالی بود که با هجوم افغان‌ها به سفدهان و خاتمه حکومت دودمان صفوی، عملاً هیچ مدافعی بر سر راه اشغالگران نبود. در چنین شرایطی، نادرقلی افشار در صحنه سیاسی و نظامی ایران ظاهر شد و دشمنان را به پشت مرزهای عهد صفویه راند. هرچند نادرشاه ترجیح می‌داد به جای مخاصمه با عثمانی‌ها، از طریق دیپلماسی مشکل را حل‌کند و پیسوده با همسایه‌های شرقی که هزاران کیلومتر مرز مشترک زمینی با ایران داشت، درگیر نشود؛ اما وقتی شرایط ایجاب می‌کرد، از رودرویی با عثمانی‌ها بیایی نداشت. رتوز ۹۳ خرداد سال ۱۱۱۴، نیروی ۱۴هزار نفره نادرشاه در مراذبه؛ جایی در شمال رود ارس با نیروی ۸۰ هزار نفره عثمانی‌ها به‌فرماندهی کوبرلو پاشا، روی‌مره‌شد. نادر با تاکتیک‌های جنگی خود، تویخانه قدرتمند عثمانی را از کار انداخت و چابک‌سواران ایرانی، ضرب‌شستی سنگین به دشمن نشان دادند. کوبرلو پاشا، فرمانده عثمانی‌ها در هجوم سراسری ارتش ایران کشته‌شده عثمانی‌ها با ۴۰۰ هزار کشته، میدان‌نبرد ارتک کردند و ۳۲ توپ قدرتمند خود را از دست دادند.

**■ تعقیب دردرساز دشمن**

نادرشاه که شریک‌را برای تعقیب مساعد می‌دید، به‌محابه تعقیب عثمانی‌ها پرداخت؛ اما به‌دلیل آنکه نیروی کافی به‌همراه نداشت، نتوانست از پس آن‌ها برآید و به ناچار به سمت بغداد عقب‌نشست. این عقب‌نشینی، عثمانی‌ها را که از شکست مفتضحانه مراذبه سخت‌سرخورده بودند، جری کرد و به این ترتیب، جهانگشای ایرانی در نزدیک بغداد، در محاصره نیروهای عثمانی گیر افتاد. هرچند این محاصره هنوز کامل نشده بود؛ اما نادرشاه می‌دانست که غفلت موجب پشیمانی است. او باید مسیری از میان قشون عثمانی باز می‌کرد و نیروهایش را به پشت محدوده محاصره می‌برد تا راهی برای ضربه‌زدن به آن‌ها و سپس تجدید قوا در نواحی کرمانشاه بیابد. سرداران نادر حیران بودند که با ۶ هزار نیرو چوکنه می‌توان سپاهیان چندده‌هزار نفری عثمانی را شکافت و مغری برای بازگشت یافت؛ اما نادر، مرد لحظات سخت بود. او ابتدا دستور داد حدود هزار نفر از سپاهانش شبانه‌ودر دسته‌های ۱۰۰ نفره‌کمی عقب‌تر بروند و صبح روز بعد با هیاهو به‌لشکر ملحق شوند. این اقدام می‌توانست تا مدتی دشمن را سرگرم کند؛ اما برای ایجاد توهم، ابزار قوی‌تری نیاز بود؛ چراکه عثمانی‌ها به این شیوه و تاکتیک آشنا بودند.

**■ تاکتیک گوسفندی!**

در یکی از روزهای محاصره، چشم نادرشاه به بره‌ای افتاد که سینه مادرش را در دهان داشت و شیر می‌خورد؛ ناگاه فکری مانند برق از ذهنش عبور کرد. فوراً دستور داد بره‌ها را از گوسفندان سپاه که بیش از چند هزار رأس بودند و در اردگاه نگهداری می‌شدند، جدا کنند. سربازان فوراً این طرح را عملی کردند. جدایی میان بره‌ها و مادرانشان، یک روز طول کشید و سر و صدای آن‌ها به واسطه گرسنگی بلند شد. هم‌زمان نادر دستور داد سپاه آرایش حمله‌به‌خود بگیرد. دیده‌بانان دشمن وضعیت را گزارش دادند و یگان‌های پیشقراول برای درگیری با ایرانیان مهیا شدند.

درست هنگامی که حریفان در آستانه درگیری قرار گرفته بودند، نادرشاه فرمان داد گوسفندان را به پشت نیروها برانند و بره‌ها را رها کنند تا به مادرانشان بپیوندند. با این دستور، صدها بره با سر و صدای فراوان به دنبال مادرشان می‌گشتند و محشر کربایی به‌پاشد. عثمانی‌ها یادین حجم‌گرد و غبار و سرو صدای ناشی از جابه‌جایی گسترده گوسفندان، گمان کردند نیروهای تازه‌نفس فراوانی به جمع سپاه نادرشاه اضافه‌شده‌وهمین مسئله سبب شد در یورش اولیه سپاه ایران، عثمانی‌ها تا عمق زیادی عقب‌بنشینند و راهی عبور لشکر نادرشاه باز شود. به این ترتیب، نادر توانست با سرعت عمل بالا از محاصره بگریزد و پیشقراولان عثمانی را از دم تیغ بگذراند. ایرانیان بدون تلفات قابل توجهی حلقه محاصره را شکافتند و با این شیوه، فتحی دیگر رقم‌خورد؛ اما این بار با تاکتیک گوسفندی!

**منابع:**

نادرنامه؛ محمدحسین قزوسی؛ دنیای کتاب؛ ۱۳۸۷

زندگی پرماجرایی نادرشاه؛ دکتر محمدحسین میمندی نژاد؛ نشر جویبان؛ ۱۳۶۲
نادرشاه و بازماندگانش؛ گردآورنده؛ دکتر عبدالحسین نوائی؛ به‌نا ۱۳۶۸